

بسم الله الرحمن الرحيم

قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلَيْهِمْ ﴿٥٥﴾ وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُونَ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ  
نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٥٦﴾ وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ﴿٥٧﴾

(٥٥): قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلَيْهِمْ \*

در جلسه قبل در این آیه بحث **متخصص متعهد** را کردیم. در آیات دیگر قرآن هم این بحث را کردیم به همان صورتی که قاعده عقلایی آن هم هست.

**چرا یوسف خبری از سلامت خودش به یعقوب نمی فرستد؟**

در این جا سؤالی مطرح شده و آن این که وقتی یوسف از زندان آزاد می شود و عزیز مصر می شود چرا پیغام و پیکی برای پدرش نمی فرستد؟ بالاخره می دانست که پدرش از فراق او به چه روزگاری دچار شده: **وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (١٥)**؛ در همان چاه به او الهام و وحی شده بود که از چاه در می آید و اتفاقاتی می افتد. در زمانی که در منزل عزیز مصر غلام بوده، یا در زندان بوده می شود گفت که آن جا توانایی نداشته کاری بکند اما وقتی خودش عزیز مصر است، این جا که توانایی دارد، پس چرا پیکی به سوی پدر نفرستاده؟ مثلاً می توانسته ۱۰ روز مرخصی بگیرد و با پرواز اختصاصی برود و برگردد!

**قضاوت به ظاهر و قضاوت به باطن**

در داستان های قرآنی گاهی بحث **قضاوت به باطن** است؛ و در سراسر این داستان این را می بینید؛ در این مقطع داستان ظاهراً یوسف پیغمبر است اگرچه در این مطلب صراحتی نیست. یوسف **علم غیب** دارد و لذا در کار خدا فضولی نمی کند؛ یعنی **صبر ایوب باید به نصاب برسد** و یوسف دارد پدرش را به نصاب خودش می رساند، لذا می بینید این وسط اتفاقاتی می افتد. در ادامه داستان می بینید برادرش را به تهمت سرقت

می‌گیرد! یعنی کاری می‌کند که برادرش متهم السرقه می‌شود! حالا این چه حکم شرعی و ظاهری دارد؟ این‌ها بحث باطن است. در داستان خضر می‌بینید آدم می‌کشد، کشتی سوراخ می‌کند، اما در این دنیا بنا نیست انبیا و اولیا کار باطنی براساس ولایت انجام بدهند، بلکه باید براساس شریعت انجام بدهند ولی گاهی براساس باطن کار می‌کنند. در روایات هم آمده که حضرت مهدی برای شکل‌گیری انقلاب به سبک خضر عمل می‌کند. این جور نیست که چون مال دست اوست براساس قاعده فقهی «ذو الید»؛ چون دست فلان شخص روی این مال است، پس مال اوست! اگر شده این مال را از خانه او هم بیرون می‌کشد به ولایت! یعنی که این مال اصلاً مال تو نیست و حضرت مهدی با قضاوت به باطن قیامش را شروع می‌کند. این جور نیست که بگویند خوب آمریکایی‌ها که اموالشان دست خودشان است. این آفریقایی‌ها هم که مال ندارند!

و این هم یک چیزی است که تحت تدبیر انجام می‌شود. در سوره کهف وقتی خضر دیوار را درست می‌کند و موسی به خضر اعتراض می‌کند که این‌ها که ما را تحویل نگرفتند چرا دیوارشان را درست می‌کنی؟! جواب می‌دهد: فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا (کهف: ۸۲)؛ پروردگار خودت این جور اراده کرده. اراده پروردگار پشت سر این قضیه است و ما باید این دیوار را درست بکنیم تا این دو تا بچه یتیم بزرگ شوند و این گنج خودشان را از زیر این دیوارها دریاورند و این اراده پروردگار است و مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّيَ است؛ خدا به من این کار را یاد داده است و من تحت تدبیر و تحت امر دارم چنین کاری انجام می‌دهم و سر خود نیست؛ بحث متهم السرقه کردن بنیامین هم از کارهای باطنی است؛ یعنی قضاوت بر باطن است. روی این مبناست که این اتفاق باید بیفتد، لذا خدا هم کار یوسف را تأیید می‌کند و می‌گوید: كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ (۷۶)؛ ما خودمان این فریب را یادش دادیم و گفتیم چنین کاری انجام بدهد. یوسف می‌خواهد برادرش را نگه دارد؛ چون قرار است صبر یعقوب به نصاب برسد. چه جور است که یعقوبی که در فراق یوسف دارد می‌سوزد و از فرزندانش پیمان گرفته که بنیامین را سالم برگردانند، ولی یوسف می‌داند که بنیامین هم باید از یعقوب جدا بشود وَابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ (۸۴)؛ باید چشمش سفید بشود تا بعداً بگوید: إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ أَوْلًا أَنْ تُفَنِّدُونِ (۹۴)؛ تا از هشتاد فرسخی بوی یوسف را بشنود. بالاخره این کرامت را که رایگان نمی‌دهند! «فهم ضعیف رای فضولی چرا کند؟»

(حافظ) این که چه اتفاقاتی قرار است بیفتد و چه مشکلاتی باید طی شود و آدم‌ها چه خون دل‌هایی باید بخورند تا چه اتفاقی برای کسی بیفتد؟! این‌ها را ما نمی‌دانیم.<sup>۲</sup>

لذا این کسی که **عالم به باطن** است این کارها را نمی‌کند. البته بنا به قضاوت به ظاهر است. در تمام متن این داستان یک نگاه از بالا با این فرایندی که می‌گوییم داشته باشید: می‌بینید یعقوب میثاق می‌گیرد اما می‌گوید: **فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ (۶۴) اللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ (۶۶)**؛ من روی حساب عادی که شما رفتید آن بچه‌ام را ضایع کردید و حالا که بچه دیگرم را می‌خواهم به شما بسپارم از شما میثاق می‌گیرم، همین! این‌ها کارهای ظاهری است که من باید بکنم.

### تمرکز قرآن روی بحث توکل

ما ظاهراً باید برویم سر کار، ولی رزق را خدا می‌دهد، من که در نمی‌آورم! این کارهای ظاهری را ما باید بکنیم. ما ظاهراً باید دکتر برویم ولی شفا دست خداست؛ برای همین روی بحث **توکل** دائم تمرکز می‌شود و **فرق موحد با مشرک** و فرق داستان‌گویی قرآن با داستان‌گویی‌های دیگر همین جاست. داستان‌گویی قرآن موحدانه است و می‌بینید توحید در کار یوسف و یعقوب موج می‌خورد و آخر داستان می‌فهمید که یعقوب لذو علم است؛ یعنی به خاطر آن چه که ما به او گفته بودیم، خودش می‌دانست؛ منتها باید صبر به نصابش می‌رسید؛ برای همین در نهج البلاغه امیر المؤمنین می‌گوید: **تَذِلُّ الْأُمُورَ لِلْمَقَادِيرِ حَتَّىٰ يَكُونَ الْحَتْفُ فِي التَّدْبِيرِ**؛ امور رام تقدیرها هستند و هلاکت در تدبیر کردن است. حالا هی خودت را به در و دیوار بکوب! ولی قرار است یک اتفاقی بیفتد. موحد می‌گوید: او که از همه مدبرتر است از همه رحمان‌تر و رحیم‌تر و عالم‌تر و دلسوزتر و حکیم‌تر است و از همه همه‌چیزتر است، لذا او کارش یک جور دیگر است. این محتوای آیاتی است که می‌خواهیم بخوانیم.

### اصل بر قضاوت به ظاهر است

به امیر المؤمنین اشکال می‌کنند که چرا این همه آدم ضایع گذاشته سر حکومت؟ مگر امیر المؤمنین باطن‌فهم نیست؟ چرا کمیلی را سر کار گذاشته که آدم خوبی است ولی گند زده به کشور و حضرت نامه به او

می نویسد و سرتاپای او را لجن می گیرد! همین کمیلی که دست او را می گیرد و به صحرا می برد. بله در قضاوت به ظاهر، کمیل آدم خوبی است و باید سر کار گذاشتش، یا به منذر بن جارود عبدی (نامه ۷۱) می گوید: **تَعْمُرُ دُنْيَاكَ بِخَرَابِ آخِرَتِكَ؛** دنیایت را به قیمت خراب آخرت آباد کردی. بعد می گوید: **وَلَكِنْ كَانَ مَا بَلَّغَنِي عَنْكَ حَقًّا لَجَمَلِ أَهْلِكَ وَشِسْعِ نَعْلِكَ خَيْرٌ مِنْكَ؛** اگر این حرفی که من از تو رسیده حق باشد (این یعنی قضاوت به ظاهر و من قضاوت پیش از موعد نمی کنم)، این شترت و آن بند کفشت از تو بهتر است. تو به اندازه بند کفشت هم نمی ارزی و بعد حضرت می گویند: کلا این جور است؛ **وَ مَنْ كَانَ بِصِفَتِكَ فَلَيْسَ بِأَهْلٍ أَنْ يُسَدَّ بِهِ ثَغْرٌ، أَوْ يُنْفَذَ بِهِ أَمْرٌ، أَوْ يُعْلَى لَهُ قَدْرٌ، أَوْ يُشْرَكَ فِي أَمَانَةٍ، أَوْ يُؤْمَنَ عَلَى خِيَانَتِهِ؛** هر کسی که شبیه تو باشد نه می شود پاسداری مرزها را به او سپرد، نه می شود جمع آوری زکات به او سپرد. این آدم به درد هیچ کاری نمی خورد؛ یعنی تو به درد هیچ کاری نمی خوری و بعد در مورد منذر بن جارود عبدی می گوید: این منذر آدمی بود **إِنَّهُ لَنَظَّارٌ فِي عِطْفَيْهِ؛** خیلی شیک راه می رفت. **مُخْتَالٌ فِي بُرْدِيهِ؛** خوش تیپ بود. لباسش را از هاکوپیان می گرفت و سامسونت به دست داشت **تَقَالٌ فِي شِرَاكِيهِ؛** کفشش را تف می زد و برق می انداخت. حضرت می گویند: تو به درد مهمانی می خوری؛ کسی که همه اش حواسش به این باشد که کت و شلوارش را از کجا بخرد و دو ساعت جلوی آینه بایستد و موهایش را سشوار بکشد، به درد مملکت داری نمی خورد. مسئول مملکتی باید سراسیمه باشد.

همین امیر المؤمنین که چنین حاکمانی انتخاب می کند می گوید: **وَاللَّهِ لَوْ شِئْتُ أَنْ أُخْبِرَ كُلَّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِمَخْرَجِهِ وَمَوْلَجِهِ وَجَمِيعِ شَأْنِهِ لَفَعَلْتُ؛** والله اگر بخواهم به هر کدامتان بگویم که کجا می روید؟ کدام سوراخ می روید؟ قبل و بعدتان چیست می توانم بگویم **وَلَكِنْ أَخَافُ أَنْ تَكْفُرُوا فِيَّ بِرَسُولِ اللَّهِ** (خطبه ۱۷۵)؛ ولی می ترسم که به رسول الله کافر شوید. بگویید که این از رسول الله هم بالا زد!

چون رسول الله هم چنین کاری نکرد. حضرت می داند ولی **اصل بر قضاوت به ظاهر است.** این جا امیر المؤمنین پسر ابیطالب است حاکم است و قضاوت می کند ولی در آخرت قسیم الجنة و النار است. پیامبر هم فرموده: **إِنَّمَا أَقْضِي بَيْنَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَالْإِيمَانِ؛** من در محاکم قضایی با بینه قضاوت می کنم. خود امیر المؤمنین هم

وقتی یک یهودی زره او را برمی‌دارد، خودش در مملکت خودش نمی‌تواند این زره را از او بگیرد؛ چون که شاهد ندارد! ولی غیر این گاهی قضاوت‌های به باطن هم وجود دارد و خداوند می‌فرماید: **وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ** (۴۰) این نگاه overall را داشته باشید که وقتی آیات را می‌خوانیم، توحید در آیات فهمیده شود.<sup>۳</sup>

گاهی خدا خودش رسماً آمده که دفاع کند. لذا دارد: **فَأَرَادَ رَبُّكَ** (کهف: ۸۲)، **كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ (۷۶)**؛ ما خودمان گفتیم یوسف چنین کاری بکند. برادرش را متهم السرقه کند و آبرویش را در مصر ببرد، به خاطر این که قرار است یک مصیبت جدید به یعقوب برسد و دوباره جمعشان پراکنده شود که یعقوب به نصاب صبرش برسد. **إِلَّا حَاجَةً فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضَاهَا (۶۸)**؛ حاجتی در نفس یعقوب است که دارد برآورده می‌شود. (در این جور جاها دیگر یوسف اسوه نیست) قرار است این خانواده به هم برسند و در این مسیر همه امتحانات خودشان را پس بدهند. حالا چه جوری بنیامین را این جا نگه دارد؟ اگر همین جوری نگه دارد که نمی‌شود چون می‌گویند ما تعهد سپرده‌ایم. با چه قانونی او را نگه دارد؟ قانون کشور خودشان این است که اگر کسی دزدی کرده باشد نگهش می‌دارند تا کار کند و جریمه‌اش را بپردازد، پس با این قانون می‌توانند نگهش دارند. خود خدا هم دفاع می‌کند و می‌گوید: **كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ**. و به این معنا هم که انبیا قضاوت به باطن می‌کنند، اسوه نیستند<sup>۴</sup>

این‌ها رسول هستند و ضرورتی می‌دیدند و این جا جاهایی است که دست ما برای قضاوت بسته است؛ مثلاً خدا به امام حسین گفته: **إِنَّ اللَّهَ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلاً**؛ خدا می‌خواهد تو را در این جا کشته ببیند، بگوید: پس این آیه **وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ** (بقره: ۱۹۵) چه می‌شود؟ من مأمور به تشریح هستم و براساس آیه نباید خودم را به هلاکت بیندازم! این چیزها دیگر برای ما قابل فهم نیست که کجا دارد این کار را می‌کند و با چه مناطی؟ چون که **رسول به ظاهر رسول است و به باطن ولی خداست**. دستش بسته نیست که بگوییم: تو مأمور به ظاهر هستی و نباید پایت را آن طرف‌تر بگذاری!

مگر در روایات و مکاشفات نیست که جعفر جنی با لشکری از جنیان آمدند برای کمک به امام حسین و امام

حسین به آن‌ها گفته‌اند که بروید چون قرار است این اتفاق بیفتد.<sup>۵</sup>

(۵۶): وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ؛ ما این جوری به یوسف مکننت دادیم. با این که ملک مصر می‌گوید: إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ ﴿۵۴﴾؛ تو دیگر متمکن هستی، ولی چون خدا دارد کار انجام می‌دهد، می‌گوید: إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ. کل قرآن را ورق بزنی و این پوز زنی عالم را ببینی! خدا پوز کل عالم را می‌زند تا نشان دهد همه‌کاره من هستم. فرعون بچه‌ها را از رحم مادران بیرون می‌کشد و می‌کشت و خدا برای این که درس عبرتی برای تاریخ بشود، موسی را می‌فرستد تا در بغل خود فرعون بزرگ شود! این یعنی که من همه‌کاره هستم. یا برادران یوسف یوسف را به چاه می‌اندازند و خدا از زبان عزیز مصر می‌گوید: أَكْرَمِي مَثْوَاهُ ﴿۲۱﴾؛ جایگاه این را بلند دار! زن عزیز مصر می‌گوید: وَلَيَكُونَنَّ مِنَ الصَّاعِرِينَ ﴿۳۲﴾؛ می‌اندازمش زندان و خدا می‌گوید: وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ ﴿۵۶﴾؛ یعنی که ما همه‌کاره‌ایم و شما هیچ‌کاره هستید.

این سبک داستان‌گویی قرآن است.

(۵۶): وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُونَ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ \* این چنین به یوسف مکننت دادیم تا هر جا که خواست مسکن گزیند و هر جا خواست متمکن شود نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ؛ هر که را بخواهیم و برای این که فکر نکنید الکی خدا نمی‌خواهد می‌گوید: وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ؛ یعنی باید کسی محسن و نیکوکار باشد تا اجر او را ضایع نکنیم.

همه دنیا متاع قلیل است

و برای این که دهانتان آب نیفتد از این چیزی که یوسف به آن رسیده می‌گوید:

(۵۷): ﴿۵۷﴾: وَالْأَجْرُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ؛ دنبال یک پادشاهی‌ای مثل یوسف نباش! این جا که چیزی نیست متاع دنیا قلیل و آن اجر آخرتی خَيْرٌ لِّلَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ؛ کانوا يتقون؛ یعنی کسانی که روی تقوا استمرار دارند، برای این ها اجر آخرتی خیر است. حالا این متاع دنیا هم برای کسی که یوسف‌وار دارد استفاده می‌کند خیر است؛ چنین کسی که مسئولیت و وزارتی پیدا کند که در این وزارت به مردم کمک

می‌کند، این برایش نعمتی از جانب خداست، اما دین و قرآن همه‌اش می‌خواهد شما را به یک افق تازه‌ای وارد کند، افقی که در آن همه چیز از این طرف خیلی بهتر است.

مثلاً در آیات سوره صافات در بهشت بهشتیان شروع می‌کنند با هم صحبت کردن **فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ (۵۰) قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ إِنِّي كَانَ لِي قَرِينٌ (۵۱)**؛ یکی می‌گوید ما رفیقی در دنیا داشتیم چه شد؟ **يَقُولُ أَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ (۵۲)**؛ می‌گفت: آیا شما راست می‌گویید؟ **أِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَإِنَّا لَمَدِينُونَ (۵۳)**؛ آیا ما پودر بشویم و خاک بشویم جزا می‌بینیم؟ **قَالَ هَلْ أُنْتُمْ مُطَّلِعُونَ (۵۴)**؛ شما از این دوست ما اطلاعی دارید؟ **فَاطَّلَعَ فَرَآهُ فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ (۵۵)**؛ وسط جهنم می‌بینندش **قَالَ تَاللَّهِ إِنْ كِدَتْ لَتُرْدِينَ (۵۶)**؛ به خدا که نزدیک بود ما را هم به هلاکت بیندازی! **وَلَوْلَا نِعْمَةُ رَبِّي لَكُنْتُ مِنَ الْمُخْضَرِينَ (۵۷)**؛ اگر نعمت پروردگار نبود ما هم با تو در جهنم بودیم. این همین است که خدا می‌فرماید: **وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا (نور: ۲۱)**؛ اگر فضل خدا نبود احدی تزکیه نمی‌شد **أَفَمَا نَحْنُ بِمَيِّتِينَ (۵۸)**؛ بهشتیان با شوق به هم می‌گویند: دیگر مرگی نیست؟! **إِلَّا مَوْتَتَنَا الْأُولَىٰ وَمَا نَحْنُ بِمُعَدِّبِينَ (۵۹)**؛ دیگر معذب نیستیم **إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۶۰)**؛ این فوزی عظیم است.

### جهت‌گیری در عمل به سبک قرآنی

**لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ (۶۱)**؛ عامل اگر می‌خواهد عمل کند باید برای چنین چیزی عمل بکند نه این‌که برود که وزارت بگیرد! وزارت را دادند دادند از این باب که خدمت نعمت است ولی **وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ**؛ یعنی حتی اگر عامل می‌خواهد در دنیا عمل بکند باید برای آخرت عمل بکند. اصلاً اگر کسی می‌خواهد قدم از قدم بردارد، باید ببینید در آن طرف چه آورده‌ای برایش دارد؟! **لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ**؛ عامل اگر می‌خواهد عمل کند باید برای چنین چیزی عمل بکند. این یعنی جهت‌گیری در عمل؛ مثلاً من می‌خواهم مهمانی بدهم، باید فکر کنم که این پذیرایی من برای آن طرف فایده دارد یا ندارد؟ اگر فایده ندارد نکند! اگر فایده ندارد برای چه پذیرایی می‌کنید؟! اگر در پذیرایی می‌خواهی دست‌پخت خودت را به نمایش بگذاری، و از خجالت بعضی در بیایی، و مجبوریم بازدید پس بدهیم و ... این‌ها که برای آن طرف که آورده ندارد! این انگیزه‌ها که وحی لازم

ندارد. این‌ها که کلاس قرآن نمی‌خواهد. **لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ**؛ عامل اگر می‌خواهد قدم از قدم بردارد باید برای چنین چیزهایی باشد. اگر می‌خواهد صدقه بدهد نه برای این که بگویند بانی حاج فلان فلانیان و میلیون‌ها بدهد، بلکه یک تومان بدهد ولی برای آن طرف ذخیره کند.

**أَذَلِكَ خَيْرٌ نُزُلًا أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ** (۶۲) این بهتر است یا آن درخت زقوم؟ یعنی تازه این همه دسر بهشت بود. نُزُلٌ یعنی دسر - پیش‌غذا - پذیرایی ابتدایی. همین که وقتی مهمانی می‌روید اول یک چایی می‌آورند، در بهشت هم اولش سیب و گلابی و حورالعین است برای این که اشتهایتان باز شود و گرنه بهشت که این حرف‌ها نیست! در جهنم هم اول کار به جهنمی زقوم می‌دهند. این خیر در این جا افعال تعیین است و معنی ندارد بگویند نزل خوب است و زقوم<sup>۷</sup> هم خوب است حالا کدام را می‌خواهی؟!

## ارتفاع در افق دید قرآن

قرآن این فضاها را برای آدم باز می‌کند. دارد پروازهای بلند را نشان می‌دهد. اگر بگویند ارتفاع یعنی ساختمان ده طبقه که این وحی نمی‌خواهد! چون خیلی از ارتفاع‌ها را خود روح تشخیص می‌دهد. باید بگویند ارتفاع یعنی آن ماهواره‌ها.

این نگاه overall را نگه دارید که وقتی آیات را می‌خوانیم، آیات یکی یکی خودش را نشان بدهد! و گرنه می‌شود یک داستان معمولی در حالی که داستان قرآن با این داستان‌ها فرق دارد.

صلوات!

---

۱. جالب است که یوسفی که فلسطینی و کنعانی است عزیز مصر شده! این مهم نیست که آدم کجا دارد کار می‌کند. این نیست که چون من مال فلان مملکت هستم پس باید فقط برای آن‌جا کار می‌کنم. کسی دارد کار می‌کند چه این طرف دنیا و چه آن طرف دنیا و مهم این است که دارد کار می‌کند و خوب هم دارد کار می‌کند و دارد آبی به آسیاب دین می‌ریزد. یوسف فلسطینی است ولی در مصر کار می‌کند. این همان ملهٔ ابراهیم است و نه ملی‌گرایی. او دارد خدایی کار می‌کند و به مقامی هم رسیده است. این که ما از چه کسانی باید دفاع کنیم و مرز بندی یعنی چه؟ در آمریکا مرز بندی به زمین است؛ یعنی کسی را آمریکایی می‌گویند که در زمین آمریکا متولد شده باشد، اما در ایران مرز بندی به خون است؛ یعنی ممکن است کسی هم شناسنامه ایرانی داشته



باشد و هم آمریکایی محسوب شود؛ یعنی به خون ایرانی محسوب شود و به زمین آمریکایی محسوب شود. اما ملت اسلام چگونه شکل می‌گیرد؟ ابراهیم که همشهری پیغمبر نیست! اما پیامبر از ملت ابراهیم است. بحث ملی‌گرایی به صورت ملت در اسلام مطرح است و در هرجا می‌توان خدمت کرد.

۲. آقای امجد می‌گفتند: من دعا نمی‌کنم و اگر دعا کنم قصد نمی‌کنم. این مریض برای چه خوب بشود؟ این چه فضولی‌ای است؟ شاید مصلحت این باشد که این فعلاً باید مریض باشد. مگر من صاحب تشخیص هستم که این چه عقبه و چه بعدی دارد؟ یا به کجا می‌خواهد برسد؟ چه آدم‌هایی که با مریضی باید به چه جاهایی برسند! حافظ وظیفه تو دعا گفتن است و بس/ در بند آن نباش که نشنید یا شنید؛ یعنی من کاری ندارم که این دعا اثر کرد یا نکرد! اگر گفتند مریض را دعا بکنید فقط دعا می‌کنیم و فضولی هم نمی‌کنیم. یک موقع خود دعا خیریت دارد، آدم دعا می‌کند؛ مثل اهدنا الصراط المستقیم که خیریت در متن آن است. ولی این که خدایا اینقدر به من پول بده! یا مثلاً خدایا این مشکل را عاجلاً برطرف بفرما! از کجا می‌دانم که این خیر است. اگر ما واقعاً به خدا ایمان داشته باشیم این گونه دعا نمی‌کنیم؛ چون یک چیزهایی باید به یک نصاب‌هایی برسد. باید دعا کنیم که خدایا خیر مقدر کن. ما چه می‌دانیم چه چیز خیر است و برای چه چیزی دعا کنیم و برای چه چیزی دعا نکنیم! می‌خواهید دعا کنید، دعای کمیل بخوانید. لذا می‌بینید آن‌که عالم به باطن است این حرکت‌ها را نمی‌کند.

۳. (سؤال) قاعده بر این است که «انما اقضى بالبینات و الایمان» و اگر همه‌اش بخواهند برخورد به باطن بکنند، دیگر اصلاً اسوه نیستند! همین که امیر المؤمنین زره خودش را نمی‌تواند از دست یهودی بگیرد، برای ما اسوه است. ولی همیشه قاعده بر این نیست که مسائل با بینات بگذرد و در همان جا دیگر اسوه نیست، خوب نباشد! ولی یک پیامی دارد و آن این که معصوم قضاوت به باطن هم می‌کند.

۴. (سؤال) بنا بر این نیست که هرجا کم آوردیم بگوییم آن‌ها قضاوت به باطن کردند، ولی این‌که مثلاً چرا حضرت علی به ثقیفه نرفت؟ بگوییم چون مشغول کفن و دفن پیغمبر بود، این توجیه نه به تاریخ می‌خورد چون پیغمبر بعد دو روز دفن می‌شوند و نه عقلایی است. اما در درجه اول قرار نیست چنین بابی باز بشود ولی بعضی وقت‌ها چنین باب‌هایی باز شده.

۵. (قاتلی نکنید) اصلاً خود آدم به شیطان مدد رسانده که شیطان او را فریب بدهد! یعنی شیطان به مدد آدم، آدم را فریب داد. یعنی باید این اتفاق می‌افتاد و این اتفاق سبب قوام عالم بوده: جعل الله معصية آدم سبباً لِقِوَامِ الْعَالَمِ. اگر او هبوط نمی‌کرد که اصلاً ما نبودیم و انسان کامل تشکیل نمی‌شد، لذا این آدم باید معصیت می‌کرد و معصیت کرد و هبوط کرد. یک جوری بحث نکنید که کار از دست در رفته تلقی شود و این که سلطنت خدا بر شیطان از بین رفت. بلکه این شیطان به امر خدا این کار را انجام داده و علامه در تفسیر می‌گویند که باید این اتفاق می‌افتاد که آدم به مدد خودش فریب شیطان را بخورد، لذا می‌بینید آدم بعد هبوط مصطفی است: و اصطفی آدم. باید این عالم تشکیل می‌شد. باید شیطانی باشد که اگر از عالم حذف شود که مؤمنین مؤمن نمی‌شوند. حالا بحث تکلیف ماست. به آدم چه کار داریم؟ منم و شیطان و خدا که آیه دارد: أَلَمْ تَرَ أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوَزُّهُمْ أَزْأً (مریم: ۸۳)؛ یعنی قشنگ افسار شیطان دست خداست که این سگ (که کلب معلّم است حریم‌دار است که اگر اهل خانه نباشند پارس می‌کند و جز مؤمن را راه نمی‌دهد) را به طرف شما رها می‌کند برای این که شما را تحریک بکند. گاهی شیطان شما را گاز می‌گیرد که بگویی دین شما تاریخ مصرفش گذشته و الان زمانه عوض شده و روان‌شناسی چیز دیگری می‌گوید...

وظیفه ما مبارزه با شیطان است ولی نمی‌توانیم یک ولی الله را ببندیم و نباید جوری بحث کنیم که سر داستان خضر پیغمبر کم بیاوریم و بگوییم چه کارهایی می‌کند؟! به خضر به عنوان ولی خدا بگویید شما به چه حقی دو بچه بی‌گناه را می‌کشی که بعداً فلان می‌شود؟! یا کشتی را سوراخ می‌کنی که بعداً قرار است اتفاقی بیفتد؟! و خدا رسماً در این موارد دفاع می‌کند: فاراد ربک (کهف: ۸۲)؛ خضر در توضیح به موسی می‌گوید: خدا این‌را خواست.

امیر المؤمنین اگر مأمور به باطن شود، حق دارد گردن یک آدم بی‌گناه را بزند. او که از خضر پایین‌تر نیست! چه زمانی مأمور به باطن می‌شود؟ او خودش زمان آن را می‌فهمد و در این زمینه هم اسوه نیست. او در زمینه تشریح اسوه است. اتفاقاً در قضاوت به باطن خود خدا دفاع جانانه از ولی خودش می‌کند. ولی الله غیر این که مأمور به ظواهر است اگر یک جایی مأمور به باطن شد، شده. خود خضر می‌گوید: علمنی ربی؛ خود خدا به من یاد داد. من تحت تعلیم بودم که این کارها را کردم. این که علم نبی بسیار وسیع است در بیانات حضرت امیر هم هست که علم من این قدر هست که بدانم شما چه کاره هستید. علم او همه جا را فراگرفته ولی باز مأمور به ظاهر است.

این یکی از بحث‌های بسیار سخت است و در بحث‌های عرفانی دارد که آدم در برزخ نزولی بوده و اشتباه هم نکرده است. این‌جا آدم مأمور است که چه کار بکند و چه کار نکند. اگر آدم گناه کرده که معصوم نیست و اگر معصوم است چرا گناه کرده. برای تقریب به ذهن مثلاً شما ممکن است در خواب گناه بکنی یا نه؟ شما در همان خواب هم خودتان را ملامت می‌کنید و توبه می‌کنید، اگر نفس عادت به توبه داشته باشد و تواب باشد؛ یعنی رجوعش به حضرت حق زیاد باشد، هرجا گناه کند همان‌جا توبه می‌کند؛ چون باطن آدم در خواب هم ظهور می‌کند و بعد هم که بیدار می‌شوید و هبوط می‌کنید اما اگر کسی در خواب از گناه خوشحال شد واقعاً باید برود توبه کند، پس کلاً این ارتباط باید محفوظ باشد. اگر در دعاها گفتند که لِشِئْعِ نَعْلِکَ وَ لِمَلْجِ عَجِینِکَ؛ برای بند کفشت و نمک غذایت هم دعا بکن، اولاً آدم با آدم فرق دارد. این برای بعضی است که هیچ ارتباطی با خدا ندارند که شما با خدا ارتباط داشته باش، منتهای مراتب گفته‌اند **الحاج و پافشاری بر دعا نکنید**؛ یعنی اگر الحاج بکنید، دارید رسماً فضولی می‌کنید. شاید صلاح خودش و خانواده‌اش نباشد و آدم‌ها دارند در این بیماری امتحان پس می‌دهند. آقای امجد هم به ما می‌گویند: آدم باید دو سه بار دعا کند و رها کند. و الا محتوای این فعل را بشکافی این می‌شود که تو نمی‌فهمی من می‌فهمم!

لولا دعائکم یعنی بخوانید خدا را. و ابتغوا الله وسیله که نیست، وابتغوا الیه وسیله است؛ یعنی به سمت او وسیله جور کنید ولی ما در دعا اصلا خدا را نمی خوانیم. در دعا ما یک چیز دیگر را می خوانیم و خدا را وسیله می کنیم برای رسیدن به آن چیز. اگر می گوید: ادعونی؛ یعنی مرا بخوانید که بی پروا گرد، استعجب لکم است. برای چه امام می گویند: دعای سحر بهترین دعاست. تا آخرش می خوانید دارید خدا را صدا می زنید و هیچ چیز هم نمی خواهید. هر دعایی یک سطحی دارد: گاهی آدم دنیا می خواهد و گاه آخرت را می خواهد. قُلْ مَا يَعْزُبُ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دَعَاؤُكُمْ (فرقان: ۷۷)؛ اگر خدا را نخوانید خدا به شما اعتنایی نمی کند، پس دعا کنید؛ یعنی با خدا ارتباط داشته باشید. نه این که اگر مشکل مرا این آقا برطرف کرد کرد و اگر نکرد خدایا تو مشکل مرا برطرف کن. بحث در دعا این است که از خدا خدا را؛ یعنی خیر محض را بخواهیم؛ یعنی علم و حکمت و تقوا بخواهیم.

آقای امجد یک مدتی کمردرد سختی گرفته بود ولی می فرمود: من تا حالا برای سلامتی خودم دعا نکردم؛ چون صلاح خدا را نمی دانم. علما آمدند ایشان را قسم دادند و اصرار کردند که آقا خودت برای خودت دعا کن تا این که یک خانم محترم مادر شهید آقای امجد را قسم داد و ایشان دعا کرد و خوب شد؛ چون نظرش این بود که در این عالم با این همه پیچیدگی ما نمی دانیم چه اتفاقی دارد می افتد. این یک رتبه است و آن هم یک رتبه دیگر است که گفته برای نمک آشت هم دعا کن. یک رتبه میانی هم هست که دو سه بار دعا کن و اگر نشد دیگر گیر نده! به هر جهت هر کس رتبه ای دارد.

(سؤال) در فرج هم باید به نصاب خودش برسد تا ظهور محقق شود و دعاهای فرج هم برای این است که خیرها زود اتفاق بیفتد و این هم از دعاهایی است که متن آن خیر است. بعضی با دعای فرج این جور بر خورد می کنند که مثلا چه توجیهی داری که ظهور نمی کنی؟ و فکر می کنند دیگر از این به بعد غیبت حضرت غیبت غیر موجه است. این با پدیده غیبت دارد اشتباه بر خورد می کند. تعجیل در فرج یعنی تعجیل در لوازم؛ یعنی منتظران مصلح خود باید صالح باشند. باید پاسگاری ها انجام شود تا حضرت با یک فوروارد گل بزنند؛ یعنی صلحا باید زیاد بشوند و همین که ظهور نمی کند؛ یعنی این که دنیا هنوز به نصاب نرسیده. این هم که کسی را دور خود جمع کنند لازم نیست، حالا به مصلحتی که تشخیص می دهند گاهی یک سید بحر العلوم را معرفی می کنند.

(سؤال) اولاً به خود آدم مرتبط است که حالت دعایش فضولی است که فهم ضعیف رای فضولی چرا کند؟ او خودش می فهمد! دعا کردن خوب است منتها بک گراند را درست نگه دارید و دعا کنید؛ مثل تعجیل در فرج برای همین در قرآن وقتی دعا کردن را مطرح می کند می گوید: هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ؛ او کسی است که و این یعنی توحید(کشتی کاری نمی کند خدا می کند و این تفاوت قرآن با بقیه است. اگر قرآن بگوید دو دو تا چهارتا که وحی لازم ندارد ولی دودو تا بستگی دارد به نیت و توکل و تواضع و ... این وحی می خواهد. این که خدا بر عرش نشسته و به بحر دستور می دهد که موسی را به ساحل بینداز. قُلْيُفِيهِ الْيَمُّ بِالْسَّاحِلِ يَأْخُذُهُ عَدُوٌّ لِي وَعَدُوٌّ لَكَ (طه: ۳۹) باید این رود این سبد را بگذارد آن جا انگار که دقیقاً یک مأمور پست است و یک جوری هم بینداز که بگیرند نه این که پرت کنی! انگار همه سپاه خدایند و این یعنی قرآن و وحی اما ما قصه حضرت موسی را با بخت و شانس و اقبال می گوئیم حتی ما با تاس داریم به بچه هایمان شانس را آموزش می دهیم. بازی ها هم گاهی در متن آن قواعدی حاکم است؛ مثل اسب سواری و گاهی اصل بازی بی خود است مثل منچ که این بازی در متن آن خراب است؛ چون که به هیچ چیز بستگی ندارد، من به این گندگی از یک بچه می بازم؛ این بازی ارتباطی به قابلیت کسی هم ندارد بعد بازی مار و پله را هم به تازگی برداشتنند مار را مثلا کردند قارون و انبیا را کردند پله! ولی این بازی در متنش خراب است؛ چون بچه را با اعتقاد به شانس دارد بزرگ می کند، در حالی که همه چیز تحت حکمت است؛ خدا حکیم است و این همه بند حکیم علیم برای این است که خدا تحت حکمتش دارد کار می کند، حتی توابع حکیم است؛ این جوری نیست که مرام می گذارد و یکهو همه را می بخشد! یا توی رودریا بستی کسی را ببخشد! فرق قرآن با مجلس مداحی همین است. طرف می خواهد گناهی که کرده، سریع عواقبش برطرف بشود ولی نمی شود و ممکن است تو گناهی کردی و کمرت درد بگیرد، حتی ممکن است این آبرویی که رفته دوسه ماه حتی یک سال بازسازی نشود. درست است که او جابر العظیم الکثیر است؛ شکسته بند استخوان های شکسته است.

ولی بالاخره باید شش هفته در گچ بماند! یعنی همه چیز حکمت دارد. گاهی جنگ سی و سه روزه را با حکمت و امداد غیب بررسی می کند و گاهی می گوید: شانس شد که اینها به تانکها می زدند ولی عمل نمی کرد! پس دودو تا چهارتا وحی نمی خواهد ولی این که بخمسسه آلف من الملائکه مردفین؛ با ۵ هزار ملک نشان دار یاری می کنم، اعتقاد به وحی می خواهد اما اگر بگوید شما تجهیزات و نیروی نظامی و تیر و فشنگ و هزینه ها را حساب بکن، بعد برو سراغ جنگ که وحی نمی خواهد! همه همین جوری می جنگند دیگر! یا اگر قرار باشد ازدواج این جوری باشد که تو هزینه ها و خانه و ماشین را حساب بکن، بعد تن به ازدواج بده! این که وحی نمی خواهد. وحی می گوید: اِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ (نور: ۳۲) این همه سلسله انبیا بیابند بگویند دودو تا چهارتا که معنی ندارد. وما رميت اذ رميت وحی لازم دارد. این آیه هم می گوید: هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ؛ اوست که دارد در خشکی و بحر سیر می دهد حَتَّى اِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلْكِ؛ وقتی در کشتی هستید وَجَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ؛ و باد موافق اینها را به حرکت در آورد وَفَرِحُوا بِهَا؛ و اینها به این باد خریف شدند، نه به خدا و امداد خدا! همه اش دلش خوش است که باد موافق آمده است؛ دلش خوش است که خیری پیدا کرده که می شود «ی» وسط آن را برداشت! جَاءَتْهَا رِيحٌ غَاصِفٌ؛ تا این جوری دل خوش می شوند، یک باد طوفانی می آید وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ؛ از هر طرف موج روی سرش می ریزد وَظَلُّوا أَنَّهُمْ أَحْيَطُ بِهِمْ؛ و دیگر گمان می کند که دیگر همه چیز تمام شد و او هلاک شده و این جا آن وقت دعا می کند دَعَاؤُا اللَّيَّةِ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ؛ دیگر سر خدا را می خورد و امامزاده ها را چراغانی می کند و هر شب کربلا می رود لَيْنٌ أَنْجَيْتَنَا مِنْ هَذِهِ لَنْكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ؛ من دیگر عارف می شوم و نماز شب می خوانم! انفاق می کنم! تو فقط من را از این مشکل در بیاور (یونس: ۲۲) نتیجه این دعا هم این است که قَلَمًا أَنْجَاهُمْ اِذَا هُمْ يَنْتُونُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ (همان: ۲۲)؛ وقتی نجات پیدا کرد دوباره می روند دنبال ظلم و ستم و روز از نو و روزی از نو! این جور دعا کردن که دعا کردن نیست.

---

(سؤال) سنت این است که اگر شما اصرار بر دعا کنید من قرع بابا و لَجَّ و لَجَّ و لَجَّ، او گفته لنگونن؛ با دو تا تأکید گفته من از شاکرین می‌شوم، خدا هم برای این که اتمام حجت بکند که شاکر نیستی، دعایش را اجابت می‌کند. کسی که از دنیا و اتفاقات دنیا خریف (این معنی دقیق قَرِح است) بشود، بداند که مواجه می‌شود با یک ریج عاصف و این قاعده خداست و این هم لطف خداست تا بداند به این چیزی که تو دل بستی، جای بارانداز نبوده؛ مثلاً تا فکر کنی که الان دیگر بروبیایی پیدا کردم، بداند که این حتی در سنن اجتماع است و کارشناسان مسائل سیاسی می‌گویند که اگر در جامعه‌ای غرور به یک نصابی برسد، فرود می‌آید و فاتحه آن مملکت و آن حزب به لحاظ سیاسی خوانده است. قرآن را با این دقت‌ها بخوانید!

۶. خَيْرٌ در قرآن گاهی افعال تفضیل است به معنی بهتر است و گاهی افعال تعیین است؛ مثل اَذَلِكْ خَيْرٌ نَزَلًا أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ. در زبان خودمان هم می‌گوییم: قبول بشوی بهتر است یا رفوزه بشوی؟

۷. اگر در آیات دقت کنیم می‌بینیم زقوم در این دنیا هم هست زقومی که طَلَعَهَا كَأَنَّهٗ رُءُوسُ الشَّيَاطِينِ (صافات: ۶۵) زقوم درختی است که ما در همین دنیا از آن می‌خوریم!